



Evolution in the nature of Kant's categories in Durkheim's positivism in the light of the neo-Kantian approach of "Renovier"

Seyed Saeid Mousavi asl  ¹

1. Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.
E-mail: mousaviasl@shirazu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received 26 August 2024 Received in revised form 29 September 2024 Accepted 10 March 2025 Published online 9 April 2025 Keywords: Categories, Undrestanding, Kant, Neo-Kantian, Renovier, Positivism, Durkheim	The categories of Kant's understanding are focused on nature, and for this reason, it is not possible to form empirical human and social science in Kant's intellectual framework; At the same time, the neo-Kantian movement, which considers itself indebted to Kant in its general orientation towards the process of knowledge formation, provides a new interpretation of the categories of knowledge, providing the basis for the realization of knowledge focused on human, social and historical issues. . As one of the most important French neo-Kantian philosophers of the 19th century, "Rennovier" provides a context for his outstanding student, Emile Durkheim, to lay the epistemological foundation for the establishment of positivist sociology in the light of his teacher's neo-Kantian narrative of the categories of understanding. and to develop scientific knowledge in the field of social issues as well. Emphasizing the social nature of the categories of knowledge, Durkheim formulates the knowledge of social realities in sociology in the form of the concept of collective representation, and thus sociological positivism as an approach to establish social laws under the conditions of the subject and in line with the determination of collective representations
Cite this article: Seyed Saeid Mousavi asl, Evolution in the nature of Kant's categories in Durkheim's positivism in the light of the neo-Kantian approach of "Renovier", <i>Sociological Review (Social Science Letter)</i>, 32 (1), 127-143. DOI: http://doi.org/10.22059/JSR.2025.377589.1973	
© The Author(s). Publisher: University of Tehran Press. DOI: http://doi.org/10.22059/JSR.2025.377589.1973	





تحول در ماهیت مقولات فاهمه «کانت» در پوزیتیویسم «دورکیم»

در پرتو رویکرد نوکانتی «رنوویه»

سید سعید موسوی اصل^۱^۱. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. رایانامه: mousaviasl@shirazu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	مقولات فاهمه کانت معطوف به طبیعت است و به همین دلیل امکان شکل‌گیری علم انسانی و اجتماعی تجربی در چارچوب فکری کانت وجود ندارد؛ این در حالی است که جریان نوکانتی که در جهت‌گیری کلی نسبت به فرآیند شکل‌گیری معرفت خود را وامدار کانت تلقی می‌کند، با ارائه تفسیری جدید از مقولات فاهمه زمینه تحقق شناخت معطوف به موضوعات انسانی، اجتماعی و تاریخی را فراهم می‌نماید. «رنوویه» به عنوان یکی از مهمترین فیلسوفان نوکانتی قرن نوزدهم فرانسه با تفسیر خود از مقولات فاهمه زمینه‌ای فراهم می‌نماید که شاگرد برجسته وی، امیل دورکیم، بنیاد معرفت‌شناختی تاسیس جامعه‌شناسی پوزیتیویستی را در پرتو روایت نوکانتی استادش از مقولات فاهمه بگذارد و شناخت علمی را به عرصه موضوعات اجتماعی نیز توسعه دهد. دورکیم با تأکید بر خصلت اجتماعی مقولات فاهمه، شناخت واقعیت‌های اجتماعی در جامعه‌شناسی را در قالب مفهوم «بازنمایی جمعی» صورت‌بندی می‌کند و بدین ترتیب پوزیتیویسم جامعه‌شناختی را به مثابه رویکردی که به وضع قوانین اجتماعی تحت شرایط سوژه می‌پردازد و در راستای تعیین بازنمایی‌های جمعی است مطرح می‌نماید.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۰۸	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰	
کلیدواژه‌ها:	
مقولات، فاهمه، کانت، نوکانتی، رنوویه، پوزیتیویسم، دورکیم	

استناد: موسوی اصل، سید سعید، تحول در ماهیت مقولات فاهمه «کانت» در پوزیتیویسم «دورکیم» در پرتو رویکرد نوکانتی «رنوویه». مطالعات جامعه‌شناختی (نامه

علوم اجتماعی سابق)، ۳۲ (۱)، ۱۲۷-۱۴۳.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2025.377589.1973>

© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

انقلاب کوپرنیکی کانت که موجب دگرگونی عظیم در موضوع علم و معرفت می‌گردد، مقولات فاهمه را به عنوان چارچوبهای پیشینی ذهن انسان در تجربه واقعیات طبیعی مطرح میکند، به نحوی که مقولات مطرح در متافیزیک کلاسیک که تا پیش از این خارج از آگاهی انسان تعین و تحقق داشتند، به مثابه‌ی امور پیشینی ذهن انسان مطرح می‌گردند. کانت در تمهیدات تصریح می‌کند: «اصولی که تمامی پدیدارها از طریق آن‌ها در مقولات مندرج می‌گردند، مقوم یک نظام فیزیولوژیکی، یعنی نظامی است از طبیعت که بر تمامی شناخت تجربه‌ی سطحی ما از طبیعت تقدم دارد و هم آن است که نخست آن شناخت را ممکن می‌سازد و لذا درخور آن است که علم طبیعی کلی و محض نامیده شود.» (کانت، ۱۳۶۷: ۱۴۷) مقولات فاهمه کانت که به نوعی از شرایط پیشینی تجربه‌ی اشیاء خارج از ذهن انسان قلمداد می‌گردند، معطوف به طبیعت فیزیکی هستند. کانت فاهمه را قانونگذار طبیعت می‌داند، (1998: A126) و به هیچ عنوان در طرح مقولات فاهمه از پدیده‌های طبیعی فراتر نمی‌رود و دقیقاً به همین دلیل است که با ملاحظه‌ی مقولات فاهمه آنگونه که مورد نظر کانت است نمی‌توان علم تجربی انسانی و اجتماعی داشت؛ چرا که تجربه‌ی جهان خارج مشروط به مقولات فاهمه است و چون از نظر کانت این مقولات صرفاً مقولات طبیعت هستند بنابراین امکان شناخت علمی چیزی به غیر از اشیاء طبیعی وجود نخواهد داشت.

یکی از مهمترین تحولاتی که زمینه‌ی تکوین علوم انسانی و اجتماعی جدید را فراهم نمود جریان فکری نوکانتی بود که از نیمه‌ی قرن نوزدهم در اروپای قاره مطرح گردید و ضمن تحفظ بر انقلاب کوپرنیکی کانت، در خصوص مقولات فاهمه دیدگاه جدیدی را ارائه نمود و به نحوی امکان شناخت موضوعات انسانی و اجتماعی را تمهید کرد. «بژه‌ی محوری برای نوکانتی‌ها فرهنگ بود. آنها اغلب بر اساس تمایز سه جانبه کانت بین علم، اخلاق و زیبایی‌شناسی به فرهنگ انسانی گرایش پیدا کردند... نوکانتی‌های جنوب غرب (بادن) بیشتر دغدغه مند علوم انسانی بودند که در قرن نوزدهم تاسیس شده بودند و استدلال می‌کردند که این علوم باید به عنوان دانش‌های کاملاً علمی و اراده محور به رسمیت شناخته شوند.» (Heis, 2018) یکی از مهمترین فیلسوفان نوکانتی در این دوره «چارلز رنویه»^۱ فرانسوی است که از یک طرف وامدار کانت است و رویکرد معرفتی خود را در چارچوب نظام کانتی صورت بندی می‌نماید و از طرف دیگر با نقد کانت و مبتنی بر معرفت‌شناسی نوکانتی به دنبال ارائه‌ی دیدگاهی است که زمینه‌ی توسعه‌ی علم به عرصه‌ی پدیده‌های اجتماعی را فراهم نماید.

رنویه استاد اصلی فلسفه‌ی امیل دورکیم است و می‌توان گفت که زمینه‌های معرفتی تکوین جامعه‌شناسی پوزیتیویستی توسط دورکیم مبتنی بر اندیشه‌های وی فراهم می‌گردد؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که پوزیتیویسم^۲ دورکیم در بستر انقلاب کوپرنیکی کانت و در پرتو تفسیری نوکانتی از ایدئالیسم استعلایی شکل می‌گیرد. آنچه در این بین اهمیت محوری دارد روایت متفاوت دورکیم از مقولات فاهمه است، روایتی که بی تردید مشروط به رویکرد نوکانتی از معرفت امکان ظهور و بروز پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد که مهمترین زمینه‌ی معرفت‌شناختی برای شکل‌گیری علم جامعه‌شناسی همین تلقی از مقولات فاهمه است که به نحوی امکان تلقی

^۱. Charles Renouvier (1815 – 1903)

^۲. پوزیتیویسم مورد نظر در این مقاله در پرتو انقلاب کوپرنیکی و در بستر جهان کانتی معنا می‌گردد. در واقع امر پوزیتیو در رویکرد کانتی امر وضع شده در پرتو سوژه است و این متفاوت از امر پوزیتیو در تلقی انگلیسی/آمریکایی است که صرفاً بر امر عینی و مثبت از حیث تجربه‌ی حسی دلالت دارد. به تعبیر دیگر فرآیند تجربه در پوزیتیویسم دورکیم بر اساس ادعای این مقاله در پرتو سوژه‌ی کانتی تعین پیدا می‌کند و این نحو تجربه به وضع بازنمایی ذیل سوژه منتج می‌گردد. (رجوع شود به مقاله‌ی: ایدئالیسم استعلایی کانت به مثابه‌ی شرط امکان علم اجتماعی پوزیتیویستی دورکیم، موسوی اصل و طالب زاده، فصلنامه فلسفه علم)

واقعیت‌های اجتماعی در صورت بازنمایی‌های جمعی را توسط دورکیم فراهم می‌کند. بنابراین پرسش اصلی این مقاله آن است که: «تحول در ماهیت مقولات فاهمه‌ی کانت در دیدگاه نوکانتی چه تاثیری بر رویکرد دورکیم به مقولات فاهمه دارد و این تحول به چه نحوی زمینه‌ی معرفت‌شناختی علم اجتماعی پوزیتیویستی دورکیم را فراهم می‌نماید؟»

در مقام پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ی این پژوهش نیز آن است که: «دیدگاه نوکانتی رنوویه‌ی فرانسوی مقولات فاهمه را معطوف به پدیده‌های انسانی و اجتماعی توسعه می‌دهد و بدین ترتیب دورکیم با طرح خصلت اجتماعی مقولات فاهمه، مفهوم بازنمایی جمعی را به عنوان موضوع اصلی جامعه‌شناسی پوزیتیویستی مطرح می‌نماید.»

در راستای اثبات فرضیه‌ی مذکور ابتدا به معرفی جریان نئوکانتیانیسم در اروپای قرن نوزدهم می‌پردازیم و در پی آن با طرح نئوکانتیانیسم فرانسوی و ارائه‌ی دیدگاه‌های «رنوویه»، تفسیر نوکانتی وی را از مقولات فاهمه در مسیر توسعه‌ی علم به پدیده‌های اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌دهیم و در نهایت با عنایت به تاثیرپذیری دورکیم از رنوویه و بررسی دیدگاه دورکیم در خصوص «مقولات فاهمه»، به چگونگی طرح مفهوم بازنمایی جمعی و شکل‌گیری علم جامعه‌شناسی پوزیتیویستی مورد نظر دورکیم می‌پردازیم؛ به نحوی که روشن گردد پوزیتیویسم جامعه‌شناختی دورکیم با صورتی از تلقی نوکانتی از مقولات فاهمه به شناخت پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد و دانشی در بستر معرفتی کانت است.

نئوکانتیانیسم و توسعه‌ی مقولات فاهمه:

به تعبیر اندرو ادگار اصطلاح «نئوکانتیانیسم» را می‌توان به هر نوع فلسفه یا نظریه‌ی اجتماعی اطلاق نمود که در مقام بسط یا بازنگری در روش‌های تحلیلی کانت است و یا اینکه در راستای پاسخ به مسائلی است که کانت مطرح می‌کند. اما از منظر تاریخی می‌توان گفت که نهضت نوکانتی تلاشی برای تجدید بنای فلسفه با تفسیر مجدد آرای کانت و در پرتو نقدهایی بود که توسط اندیشمندان پس از کانت به وی مطرح گردید. (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۷۵)

نئوکانتیانیسم نهضت فلسفی غالب در آلمان از حدود سال ۱۸۷۰ تا جنگ جهانی اول بود. این جریان از طیف متنوعی از فیلسوفان الهام گرفت که به طور مشخص می‌توان به کونو فیشر (۱۸۶۰)، هرمان فون هلم هولتز (۱۸۷۸)، فردریش لانگه (۱۸۶۶)، اتو لیپمان (۱۸۶۵)، و ادوارد زلر (۱۸۶۲) اشاره کرد. این اندیشمندان در میانه قرن نوزدهم خواهان بازگشت به فلسفه کانت بودند. در طول دهه ۱۸۷۰، جنبش به دو جریان تبدیل شد، یکی با محوریت هرمان کوهن^۱ در دانشگاه ماربورگ و دیگری با محوریت ویلهلم ویندلاند^۲ در جنوب غربی آلمان در استان بادن. دیگر اندیشمندان مشهور مکتب ماربورگ پل ناتورپ^۳ و ارنست کاسیرر^۴ و اندیشمندان معروف مکتب بادن نیز هاینریش ریکرت^۵ و امیل لاسک^۶ بودند. (Heis, 2018)

می‌توان گفت که جریان ایدئالیسم آلمانی که با کانت آغاز گردید، در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، بیش از هر چیز در صورت نئوکانتیانیسم پدیدار شد. (بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۷۰) نئوکانتیانیسم به عنوان راه حلی برای چالشی اساسی در صحنه‌ی فکری آلمان مطرح گردید؛ این چالش «بحران هویت فلسفه» بود که از دهه‌ی ۱۸۴۰ و پس از مرگ هگل آغاز شد و نتیجه‌ی دو عامل اصلی بود. یکی به حاشیه رفتن ایدئالیسم نظری (speculative) و دیگری ترقی علوم تجربی. در این دوره علوم تجربی تمامی عرصه‌های واقعیت را

^۱. Hermann Cohen (1842-1918)

^۲. Wilhelm Windelband (1848-1915)

^۳. Paul Natorp (1854-1924)

^۴. Ernst Cassirer (1874-1945)

^۵. Heinrich Rickert (1863-1936)

^۶. Emil Lask (1875-1915)

پوشش می‌دهند و جایگاه فلسفه در عرصه‌ی فکری محل مناقشه قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی نوکانتی‌ها ظاهر شدند تا فلسفه را از این وضع نجات دهند و به آن یک هویت و معنای جدید ببخشند. (Beiser, 2014: 3, 4)

راه حل بحران هویت فلسفه که توسط نوکانتی‌ها در این دوره مطرح شد، طرح فلسفه به مثابه‌ی «نظریه‌ی دانش» یا همان «معرفت شناسی» بود. این رویکرد نئوکانتیانیسم در دهه‌ی ۶۰ قرن نوزده بود که فلسفه می‌تواند خودش را به عنوان معرفت شناسی احیا کند. (Ibid) بدیهی است که نوکانتی‌ها خود را احیاگر، مدافع و توسعه دهنده‌ی فلسفه کانت می‌دانستند. آنها بر روی نوشته‌های اصلی کانت تفسیر می‌نوشتند و اغلب نظرات مثبت خود را در قالب تفسیر کانت ارائه می‌کردند. با وجود این، آنها هرگز خود را کانتی ارتدوکس نمی‌دانستند، و همچنین ارزشی در دفاع از دیدگاه کانت در همه موضوعات نمی‌دیدند. (Heis, 2018) به تعبیر ناتورپ هرگز خواسته و قصد هیچ یک از نوکانتی‌ها نبود که به طور مطلق به آموزه‌های کانت بچسبند و یا به تعبیر ویندلبلاند درک کانت به معنای فراتر رفتن از او است. (Ibid)

در واقع از دهه‌ی چهارم قرن نوزده به تدریج توجیه متافیزیک از طریق روش‌های پیشینی که رویکرد ایدئالیسم نظری بود به حاشیه رفت و اولین فیلسوفانی که در مرز به حاشیه رفتن ایدئالیسم نظری و ظهور نئوکانتیانیسم مطرح شدند، مثل لوتسه^۱ و ترندلنبرگ^۲ روش‌های ایدئالیسم مطلق را کنار گذاشتند، ولی تلاش نمودند به لحاظ محتوایی تا حدودی به ایدئالیسم مطلق ملتزم باشند، از جمله اینکه مثل رومانیتیک‌ها بر این نظر بودند که همه‌ی واقعیت با ایده مطابق است؛ در عین حال این فلاسفه تلاش کردند که به جای رویکردهای پیشینی در توجیه متافیزیک به ابزارهای تجربی و تحولات علمی توجه نمایند. به عنوان مثال هدف اصلی ترندلنبرگ آن بود که از رویکرد ارگانیک در مقابل ماتریالیسم دفاع کند تا نشان دهد که چطور امر ارگانیک با یافته‌های آخرین پژوهش‌های علمی مطابق است. (Ibid: 4)

هر چند که نئوکانتیانیسم از ایدئالیسم نظری (speculative) در مقیاس تذکراتی اساسی تاثیر می‌پذیرد ولی به هیچ عنوان نمی‌توان رویکرد آنها را هگلی دانست، چرا که دیدگاه نوکانتی‌ها براساس یک خوانش بیش از حد ذهنی از معرفت شکل گرفته است، (De warren. 2015: 6) نئوکانتیانیسم خود را به طور کامل از ایدئالیسم نظری جدا میکند و ایدئالیسم مطلق هگل را هم از نظر روشی و هم از لحاظ محتوایی کاملاً رد می‌کند. (Beiser. 2014: 4)

در نئوکانتیانیسم فلسفه اساساً عبارت از تحلیل شرایط معرفت است. (بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۷۲) به تعبیر آلوپس ریل^۳، یکی از مهمترین فیلسوفان نوکانتی این دوره، قصد کانت صدور حکم درباره‌ی وجود اشیاء نیست بلکه فقط یافتن ساختار شناخت پیشین است. (ذاکر زاده، ۱۳۸۵ : ۱۹۶) نوکانتی‌ها به پیروی از کانت بر تمایز اساسی بین منطق صوری و منطق استعلایی تاکید داشتند و از نظر ایشان فلسفه چیزی به جز منطق استعلایی نیست. در دیدگاه نوکانتی منطق استعلایی معرفتی است که به تحقیق درباره‌ی شرایط پیشینی تجربه‌ی مقرر در سوژه می‌پردازد. (گلستانی و معین زاده، ۱۴۰۰: ۱۹۷) مراد نوکانتی‌ها از معرفت شناسی، بررسی روش‌ها، استانداردها و پیش فرض‌های علم بود. این رویکرد نه تنها فلسفه را با علوم طبیعی که موفقیت‌های خیره کننده‌ی آن به استانداردهای آن دوره جهت می‌داد، همراستا می‌کرد، بلکه به فلسفه یک جایگاه مستقل نیز می‌بخشید. اگر فلسفه به مثابه‌ی معرفت شناسی ملاحظه می‌شد، دیگر در خطر اضمحلال نبود، بلکه فلسفه «منطق علم» را تعیین می‌کرد. (Beiser, 2014: 3, 4) بر این اساس می‌توان گفت

^۱. Rudolf Hermann Lotze (1817-1881)

^۲. Friedrich Adolf Trendelenburg (1802-1872)

^۳. Alois Riehl

که امر پیشینی در نئوکانتیانیسم جایگاهی بنیادی دارد و اساساً همین تعریف فلسفه به مثابه‌ی معرفت‌شناسی، محوریت امر پیشینی در نئوکانتیانیسم را کاملاً نشان می‌دهد. از نظر نوکانتی‌ها فلسفه به شرایط پیشینی شناخت در علوم می‌پردازد. (ذاکر زاده، ۱۳۸۵: ۲۰۰)

نئوکانتیانیسم بیش از هر چیز بر اساس پیشرفت در تفسیر معرفت‌شناسانه از کانت شناخته شده است. آنچه که تاکنون نیز به عنوان تفسیر شایع کانت باقی مانده است. (De warren.2015: 6) نکته‌ی مهم این که همه‌ی نوکانتی‌ها در نظریه‌ی معرفت، ایدئالیست^۱ هستند. از نظر آنها شناختن دریافتن نیست، بلکه آفرینش شیء^۲ است. هستی در خود قرار ندارد بلکه این آگاهی است که آن را پدیدار می‌کند. (بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۷۳). از نظر نوکانتی‌ها عینیت و حقیقت تنها در حکم پدیدار می‌شود. (همان، ۷۴) مثلاً بنا به نظر هرمان کوهن بنیانگذار مکتب نوکانتی ماربورگ، مبدا فعالیت فلسفی واقعیت عریان نیست، بلکه موضوع آغازین فلسفه، حقیقت شناخت علمی است که در حکم بیان می‌شود. (ذاکر زاده، ۱۳۸۵: ۱۹۹) در نئوکانتیانیسم بنیادین‌ترین امر از جنس اعتبار معرفتی است نه از جنس وجود، به تعبیر دیگر با احکام مواجهیم نه با هستنده‌ها. (گلستانی و معین زاده، ۱۴۰۰: ۱۹۸) به همین دلیل است که «مقولات» در نئوکانتیانیسم فوق العاده کلیدی و مهم است. در واقع مسأله‌ی اصلی این است که اگر نئوکانتیانیسم به معرفت‌شناسی توجه دارد و واقعیات هستی را ذیل شرایط معرفت بازخوانی می‌کند، پس عینیت احکام چگونه تضمین می‌شود؟ مقولات دقیقاً در مقام تضمین عینیت احکام برای نوکانتی‌ها مهم هستند. از نظر آنها «حکم هنگامی حقیقی و عینی است که در هماهنگی با این مقولات تشکیل یافته باشد، و دروغین است هنگامی که در تناقض با آنها پدید آید. مقولات شرایط شناخت اند.» (بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۷۵)

نوکانتی‌ها وجود مفاهیم و اصول پیشینی ماهوی را که معرفت را ممکن می‌سازد، برای فلسفه‌های خود اساسی می‌دانستند، اما نمی‌پذیرفتند که مقولاتی که در «نقد عقل محض» کانت شناسایی شده‌اند، برای همیشه کامل یا ثابت باشند. به ویژه، نوکانتی‌های ماربورگ بر این باور بودند که برخی از مقولات و اصولی که کانت شناسایی کرد، با نظریه‌های علمی دوران کانت مرتبط هستند، و این که مقولات و اصول می‌توانند با توسعه نظریه‌های تجربی جدید توسط دانشمندان تغییر کنند. از سوی دیگر، نوکانتی‌های جنوب غربی (بادن) مشتاق بودند که استدلال کنند «تاریخ» به اندازه «فیزیک ریاضی» علم است و فکر می‌کردند که پروژه انتقادی کانت باید گسترش یابد تا عناصر پیشینی در تاریخ شناسایی شوند. (Heis, 2018) از نظر ویندل‌باند روش علوم طبیعی به دنبال طرح قوانین کلی و جهان شمول است ولی روش علوم انسانی در پی بازنمایی واقعیت انضمامی است. (Windelband, 1900: 198)

بر همین اساس است که نئوکانتیانیسم در جهت گیری مقولات به پدیده‌های انسانی، اجتماعی و تاریخی، از محدوده‌ی مقولات کانت که صرفاً معطوف به طبیعت هستند فراتر می‌رود. این رویکرد نوکانتی به مقولات مستلزم گذر از ایدئالیسم استعلایی کانت است. از نظر ویندل‌باند، بنیانگذار مکتب نوکانتی بادن «فهمیدن کانت یعنی فرا رفتن از وی» (بوخنسکی، همان، ۷۳). همچنین ناتورپ، یکی از فلاسفه‌ی اصلی مکتب نوکانتی ماربورگ بر این نظر است که نوکانتی‌ها از آن بیم ندارند که جسم یا تن فلسفه‌ی کانت را در گور کنند تا این که روح آن زنده بماند. (همان)

^۱ ایدئالیست در این جمله به همراهی با انقلاب کوپرنیکی کانت و عبور از رویکرد معرفتی ماقبل کانتی اشاره دارد که همان نقطه‌ی آغاز ایدئالیسم آلمانی است و بنابراین به هیچ عنوان منظور اشاره به ایدئالیسم نظری یا ایدئالیسم مطلق هگل و نیست، چرا که در فرازهای مختلف مقاله به فاصله‌ی مهم جریان نوکانتی از ایدئالیسم نیمه اول قرن نوزدهم اشاره شده است.

^۲ شیئی که دورکیم در قواعد روش جامعه‌شناسی بدان می‌پردازد همین شیئی است که در رویکرد نوکانتی آفریده و بازنمایی می‌گردد، این در حالی است که نوعاً قواعد روش دورکیم را با تفسیری از شیئی بازخوانی می‌کنند که در آن منظور اصلی، شیئی تجربه‌پذیر عینی است که بیرون از انسان و در برابر او وجود دارد.

نئوکانتیانیسم فرانسوی، رنوویه و تفسیر نوکانتی از مقولات فاهمه:

هر چند توسعه نئوکانتیانیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم با محوریت اندیشمندان آلمانی و در دانشگاه‌های آلمان با سرعت محقق می‌گردد، متنها فضای فکری فرانسه نیز دقیقاً در همین دوره به نحو فراگیری از اندیشه‌های نوکانتی استقبال می‌کند، به نحوی که در بین سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۹ که دوره‌ی وزارت «ویکتور دوروی»^۱ است، نئوکانتیانیسم به گرایش فلسفی غالب در آکادمی‌های فرانسه تبدیل می‌شود. (Luft and Capeillères.2010:70)

به طور کلی در نیمه‌ی دوم قرن نوزده یک گرایش عمومی به کانت در فرانسه وجود دارد و توسعه‌ی این گرایش به همت فلاسفه‌ی نوکانتی فرانسه در این دوره محقق می‌گردد. به همین دلیل کانت از زاویه‌ی رویکرد نوکانتی به عنوان فیلسوفی که با مسئله‌ی علم و دانش واقعیت سر و کار دارد شناخته می‌شود. (Jones.2000:39) به عنوان نمونه در سال ۱۸۷۶ «دیزایر نولن»^۲ (۱۸۳۸-۱۹۰۴) در سخنرانی افتتاحیه خود در دانشگاه مونپلیه فرانسه اظهار داشت که «در طول ده سال گذشته، به نظر می‌رسد که نقد کانت به مطالعه ثابت و متداول ذهن‌های فلسفی تبدیل شده است و این زمینه را برای یک فلسفه واقعاً اروپایی فراهم می‌کند.» (Luft and Capeillères.ibid:76)

«چارلز رنوویه» و «ژول لاشلیه»^۳ اولین فلاسفه برجسته فرانسوی هستند که روند نظریه پردازی و توسعه‌ی رویکرد نوکانتی در فرانسه را آغاز می‌کنند. این دو فیلسوف نوکانتی دو صورت بندی متمایز و کلان از دیدگاه نوکانتی ارائه می‌نمایند. (Ibid:71)

رنوویه بزرگترین فیلسوف نوکانتی فرانسوی در قرن نوزدهم است؛ او هرگز تدریس نکرد، اما بسیار پربار بود و بسیاری از اندیشمندان فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحت تاثیر رویکردهای نوکانتی وی هستند. تأثیر او به ویژه پس از سال ۱۸۶۷ که با دوستش «پیلون»، مجله «سالنامه فلسفی»^۴ را تاسیس نمود فراگیرتر شد، به نحوی که اندیشمندان برجسته ای حول او جمع شدند. «ویکتور بروچارد»^۵، «ژان ژاک گورد»^۶ و شاگرد اصلی او «اکتاو همیلین»^۷، از این دسته بودند. همچنین در این دوره بود که «ویلیام جیمز»^۸ به دقت آثار او را خواند.

رنوویه، کانت را بنیانگذار منطق واقعیت و علم قلمداد می‌نماید و بر این نظر است که کانت به عنوان بزرگترین فیلسوف به نقطه ای می‌اندیشد که نقطه‌ی عزیمت همه‌ی پرسش‌های ناظر به یقین و روش علمی است. (Ibid:39,40) رنوویه در رساله‌ی «گفتارهایی در نقد عمومی» اظهار می‌کند: «به صراحت اعتراف می‌کنم که راه کانت را دنبال می‌کنم.» (Luft and Capeillères.ibid:71)

برنامه‌ی کانتی رنوویه را می‌توان بدین نحو خلاصه کرد: «تحلیل و هماهنگی اصول شناخت به طور کلی، و اصولی که علوم تثبیت شده در پایه‌های خود قرار داده‌اند، بدون اینکه به آنها تصریح کنند» اصولی که رنوویه به آنها اشاره می‌کند، به عنوان روابط

^۱. Victor Duruy

^۲. Desire Nolen

^۳. Jules Lachelier (1832-1918)

^۴. L'Annee philosophique

^۵. Victor Brochard

^۶. Jean Jacques Gourd

^۷. Octave Hamelin

۸. اکتاو همیلین (۱۸۵۶-۱۹۰۷) دوست صمیمی و همکار امیل دورکیم است. همیلین برجسته ترین شاگرد رنوویه در فرانسه محسوب می‌شود، او استاد برجسته فلسفه در دانشگاه های بوردو و سوربن بود و به نظر می‌رسد که کتاب تحسین شده اش با نام «گفتاری در عناصر اساسی بازنمایی» تأثیری اساسی بر امیل دورکیم داشته است. کتاب دوجلدی مجموعه سخنرانی های وی با نام «نظام دکارتی» پس از مرگش با مقدمه امیل دورکیم منتشر می‌گردد.

^۹. William James

پیشینی بنیادی تعبیر می‌شوند که علم را می‌سازند. رنوویه برای رمزگشایی عناصر و قوانین پیشینی علم از مفهوم «بازنمایی» در معنایی بسیار گسترده آغاز می‌کند. بدین ترتیب او به بازنویسی «نظام مقولات کانتی» سوق داده می‌شود. (Ibid)

از نظر رنوویه یک پدیدار (فنومن) آن چیزی است که بازنمایی شود. بر همین اساس است که رنوویه منطق و نظریه‌ی علم خود را با بازنمایی‌ها آغاز می‌کند و در این مسیر نظریه‌ی علم کانت را مفروض می‌گیرد. لذا رنوویه قطعاً امتداد کانت است. (Jones:ibid:39,40)

تاثیر پذیری رنوویه از کانت، به ویژه از ویرایش دوم پیشگفتار نقد عقل محض کاملاً محرز است. مسئله علمی بودن فلسفه به مثابه یک کلید راهنما است. از نظر رنوویه نمی‌توان نقد را به طور منطقی رد کرد. زیرا از روح علم الهام گرفته شده است. همچنین در دیدگاه رنوویه و کانت، نقد با متافیزیک سنتی، که توسط الهیات و کیهان‌شناسی شکل گرفته بود، مخالف است. رنوویه ویژگی علمی نقد را در بعد روش شناختی آن می‌بیند. از نظر او اگر نتیجه نقد، تدوین روشی باشد که به ارائه منطقی پایدار بیانجامد، برای علمی بودن آن کافی است. این دیدگاه رنوویه در خصوص نقد به صورت همزمان از طرف نوکانتی‌های آلمانی نیز اظهار می‌گردد، اما یک تفاوت قابل توجه بین رنوویه و نوکانتی‌های آلمانی، به‌ویژه مکتب ماربورگ، این است که برای رنوویه، روش خود نقد نیست (همانطور که کانت در پیش‌گفتار ویرایش دوم نقد عقل محض تأکید می‌کند)، بلکه روش نتیجه نقد است.

هر چند که رنوویه بر پیروی از کانت تصریح می‌کند، در عین حال به مثابه یک فیلسوف نوکانتی نقدهای شالوده شکنی نیز بر کانت وارد می‌نماید. او در آخرین کتاب خود با عنوان «نقد دکتترین کانت»^۱، ساختارشکنی نظام‌مندی از «نقد عقل محض» ارائه می‌کند. می‌توان نوکانتی گرایی رنوویه را به مثابه یک رویکرد نو انتقادی توصیف کرد، چرا که خود کانت را در معرض نقد قرار می‌دهد. (Luft and Capeillères.ibid:72,73)

از نظر رنوویه، کانت از طریق بحث حسیات استعلایی، مکان را صورت محسوسات خارجی تلقی می‌کند. بنابراین برای هر چیزی که به عنوان فنومنال محاسبه شود، باید مکانی (هندسی) باشد. این تعریف کانت، از گرایش علوم ریاضیاتی و فیزیکی پشتیبانی می‌کند. بر طبق این تعریف هیچ پدیده‌ی اجتماعی نمی‌تواند فنومنال محسوب شود. رنوویه بر مبنای نقد کانت (و صورت دهی به حسیات استعلایی و تحلیل استعلایی) بر این نظر است که مفهوم فنومنال نیاز ندارد که این قدر محدود باشد. او مدعی است که در فلسفه‌ی قرن نوزدهم اولین فیلسوفی است که مفهوم فنومنال را از محدوده‌ی ابژه‌های محسوس به عرصه‌ی «ایده‌ها»، «عواطف» و «سایر اشکال بازنمایی» بسط می‌دهد. بر اساس اندیشه رنوویه، فنومن همه‌ی آنچه که به آگاهی داده می‌شود را پوشش می‌دهد. این حیث ضرورتاً برای ایده‌ها و عقاید از نظر ریشه ای بارز نیست، بلکه آن‌ها از آن جهت که در آگاهی هستند، به عنوان فنومنال مطرح هستند. (Jones.ibid:43)

تأثیر رویکرد نوکانتی رنوویه بر دورکیم

ایده‌ی اساسی رنوویه در توسعه‌ی پدیدارها به عرصه‌ی انسانی و اجتماعی زمینه‌ی تحولاتی اساسی در توسعه علوم اجتماعی جدید در فرانسه است. بی تردید مهمترین اثر اندیشه‌ی رنوویه در علوم اجتماعی، توسعه‌ی جامعه شناسی پوزیتیویستی دورکیم در پرتو اندیشه‌های نوکانتی اوست. رنوویه استاد اصلی فلسفه‌ی امیل دورکیم است و آگاهی دورکیم از ایدئالیسم استعلایی کانت از زاویه‌ی نگاه رنوویه صورت بندی می‌گردد. حضور پررنگ رنوویه در نظام فکری دورکیم را می‌توان از رساله‌ی فلسفی دورکیم کاملاً دریافت. (Ibid:39,40)

تبیین کارکرد دانش فلسفه توسط دورکیم به صراحت روشنگر حاکمیت این رویکرد نوکانتی بر فهم فلسفی وی است. دورکیم در رساله‌ی فلسفی خود برای فلسفه موضوعی مستقل از سایر علوم قائل است و موضوع آن را شرایط معرفت تلقی می‌کند.

¹.Critique de la Doctrine de Kant

(Durkheim.2004:43) موضع گیری انتقادی دورکیم در برابر آگوست کنت که برای فلسفه هویتی مستقل از علم قائل نیست و دفاع جدی دورکیم از هویت مستقل فلسفه نسبت به سایر علوم نیز شاخص مهمی است که رویکرد نوکانتی وی را نشان می‌دهد. (Ibid)

بازخوانی انتقادی ایدئالیسم استعلایی کانت توسط رنوویه بستر معرفتی تکوین جامعه شناسی پوزیتیویستی دورکیم را فراهم می‌نماید؛ نقد رنوویه بر کانت بستری فراهم نمود که دورکیم بتواند مفهوم بازنمایی را به عنوان قلب جامعه شناسی خود مطرح کند.^۱ در پرتو اندیشه‌ی رنوویه، دورکیم بازنمایی را به مثابه‌ی هستی (وجود) با واقعیت اجتماعی، این همان، تلقی می‌کند. طرح رنوویه برای توسعه‌ی بازنمایی‌ها به عرصه‌ی انسانی و اجتماعی است که به دورکیم امکان تاسیس «بازنمایی‌های جمعی» را می‌دهد.

تاکید بر «بازنمایی» وضع عمومی تفکر فلسفی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در فرانسه است. مفهوم بازنمایی یا بازنمایی‌ها در روزگار دورکیم، به دلیل فراگیر شدن اندیشه‌ی نوکانتی‌های فرانسه مثل رنوویه، مفهومی متداول است. شاید به دلیل استفاده‌ی شایع فلاسفه‌ی هم دوره‌ی دورکیم از این مفهوم است که او هیچگاه در صدد تدقیق اصطلاح «بازنمایی» یا «بازنمایی‌ها» بر نمی‌آید. (Pickering.2000:98-99)

بدون تردید دورکیم به صورت خودآگاهانه به حلقه‌ی نوکانتی پیوند می‌خورد و رویکردهای وی به ویژه در «رساله‌ی فلسفی»، «جامعه شناسی و فلسفه» و «صور بنیانی حیات دینی» این ادعا را اثبات می‌کند؛ ادعایی که به طور صریح توسط دورکیم اظهار شده است و اثبات آن نیازی به تفسیر و تحلیل ندارد. بنابراین می‌توان قاطعانه ادعا کرد که جامعه شناسی دورکیم به صورت خودآگاهانه در پرتو نئوکانتیانیسم و ذیل ایدئالیسم استعلایی کانت قرار می‌گیرد.

هر چند که محور اصلی تعین رویکرد نوکانتی در نظام فکری دورکیم، اندیشه‌ی رنوویه است، ولی لازم است به این نکته اشاره شود که در همین دوره دورکیم تحت تاثیر فیلسوف نوکانتی دیگری نیز قرار دارد که در توسعه‌ی نئوکانتیانیسم فرانسوی، بعد از رنوویه و لاشلیه، نقشی کلیدی ایفا می‌نماید، چرا که در مرکز شبکه فکری و نهادی نظام آموزش عالی فرانسه قرار دارد، (Luft and Capeillères.ibid:76) این فیلسوف «امیل بوترو»^۲، فیلسوف نوکانتی قرن نوزدهم فرانسه است که البته بیشتر تحت تاثیر روایت نوکانتی لاشلیه است. (Ibid:72) توضیح این نکته لازم است که توجه بوترو به جنبه معرفت شناختی «نقد عقل محض» تاثیر عمیقی بر اندیشه‌ی دورکیم دارد و بر دریافت نوکانتی وی از کانت حائز اهمیت است. از نظر بوترو «نقد عقل محض کانت سراسر یک نظریه‌ی علم است» (Jones.ibid:43)

بوترو در سخنرانی‌های خود درباره کانت از سال‌های ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۷ و از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۱ در دانشگاه سوربن اینگونه تصریح می‌کند: «ما فرانسوی‌ها، امروز در نسبت با پنجاه سال پیش رابطه نزدیک‌تری با فلسفه کانت داریم. این مطالعات به بیداری حس متافیزیکی در کشور ما کمک کرد. از این رو، بازگشت به کانت برای ما تنها در مقام یک محقق، یا به عنوان یک مورخ، یا از روی علاقه شخصی نیست، این بازگشت از آن جهت برای ما مفید است تا بتوانیم با مشکلاتی که امروزه بر ما تحمیل شده است روبرو شویم.» (Luft and Capeillères.ibid:76)

^۱ پوزیتیویسم دورکیم بر خلاف پوزیتیویسم متعارف در تفسیر جامعه شناسی آمریکایی معاصر به معنای وضع بازنمایی است. بازنمایی که محصول فعالیت سوژه است، موقف تعین واقعیت است و وقتی شارحان دورکیم تصریح می‌کنند که بازنمایی وارد ساخت واقعیت می‌شود، (Jones.2000 : 42) دقیقاً به همین معناست که وجود واقعیت، همان تعین بازنمایی تحت فعالیت سوژه است. بنابراین اینکه در پوزیتیویسم دورکیم، جهان صرفاً در محدوده‌ی بازنمایی‌ها وجود دارد (Pickering. 2000:99) بدین معناست که تعین بازنمایی‌ها تحت شرایط سوژه‌ی استعلایی، مرز وجود اشیاست. به عبارت دیگر واقعیت اشیاء چیزی جز تعین بازنمایی آنها تحت شرایط سوژه‌ی استعلایی نیست. (و دیگر حبث پدیداری ندارند!)

^۲ Emile Boutroux

رویکرد دورکیم به «مقولات فاهمه»^۱:

تحولات فکری متأثر از جریان نوکانتی فرانسه و به ویژه اندیشه‌ی رنوویه، اقتضای تفسیر متفاوتی از مقولات فاهمه‌ی کانت را دارد. دورکیم در چنین بستری است که دیدگاهی جدید در خصوص مقولات فاهمه ارائه می‌نماید؛ ایده‌ای که مقولات فاهمه را از مفاهیم صوری و متافیزیکی جدا می‌کند و آنها را در افق انضمامی جامعه مطرح می‌سازد. دورکیم قبل از هر چیز در «صور بنیانی حیات دینی» موضع کانتی خود در خصوص فرآیند شناخت و جایگاه مقولات فاهمه در این فرآیند را اینگونه بیان می‌کند: «در ریشه‌ی احکامی که ذهن ما صادر می‌کند تعدادی از مفاهیم کلی ذاتی وجود دارد که بر تمامی حیات فکری ما مسلط است. این گونه مفاهیم کلی ذاتی همان‌هایی هستند که فیلسوفان از زمان ارسطو تا امروز آنها را مقولات فهم نامیده‌اند؛ مانند مفاهیم کلی زمان، مکان، عدد، علت، جوهر، شخصیت و مانند این‌ها. این مفاهیم پاسخگوی کلی‌ترین ویژگی‌های اشیاء هستند، در حکم قالب‌های استواری اند که اندیشه را در بر گرفته‌اند، اندیشه نمی‌تواند از قید این مفاهیم رها شود مگر آن که دیگر اندیشه نباشد، زیرا به نظر نمی‌رسد که ما بتوانیم به چیزهایی بیاندیشیم که در زمان یا مکان نباشند، یا به شمارش درنیایند و مانند این‌ها مفاهیم کلی ذاتی ذهن بشر، یعنی مقولات، به تقریب جزو جدایی ناپذیر کارکرد عادی ذهن هستند. این‌ها در حکم استخوان بندی ذهن یا نیروی تعقل ما هستند.» (Durkheim, 1995 : 8,9)

تا این جا دورکیم بر مدار اندیشه‌ی کانت حرکت می‌کند، اما آنچه وی را از ایدئالیسم استعلایی کانت فراتر می‌برد و ذیل رویکردی نو کانتی قرار می‌دهد، دیدگاه دورکیم در خصوص خصلت اجتماعی مقولات فاهمه یا به تعبیر دیگر این ایده است که آنها فرآورده‌های اندیشه‌ی جمعی هستند. (ibid : 9) از نظر دورکیم «با پیدایش جامعه نطفه‌ی رویکرد جدیدی در اندیشیدن پیدا شده که فرد با اتکای صرف به نیروهای خودش هرگز نتوانسته است بدان برسد؛ با پیدایش این رویکرد، راه برای اندیشه‌ی ای ثابت، غیر شخصی و سازمان یافته که فقط از آن پس می‌بایست سرشت خویش را توسعه دهد، گشوده شده است.» (ibid: 445) روشن است که ثبات، کلیت و سازمان یافتگی ویژگی‌هایی هستند که به واسطه‌ی مقولات فاهمه در اندیشه محقق می‌گردند و بنابراین کانون این ذهنیت اجتماعی باید مقولات فاهمه باشند که چنین خصیصه‌هایی را به اندیشه عطا می‌کنند.

دورکیم بر این نظر است که «از آنجا که جهان بیان شده در دستگاه کلی مفاهیم، همان جهانی است که جامعه تصویری از آن دارد، پس تنها جامعه می‌تواند کلی‌ترین مفاهیم کلی‌ای را که برای تصور چنین جهانی لازم است در اختیار ما بگذارد.... از آنجا که گیتی فقط در حدی که به اندیشه در می‌آید وجود دارد و از آنجا که اندیشیدن به گیتی در تمامی آن جز از جامعه ساخته نیست، پس گیتی در جامعه جا می‌گیرد و به صورت عنصری از حیات درونی اش در می‌آید، و بدین سان است که خود جامعه همان جنس تامی است که هیچ چیزی برون از آن وجود ندارد. مفهوم تمامیت چیزی جز صورت انتزاعی مفهوم جامعه نیست؛ جامعه کلی است که در بردارنده‌ی همه چیز است. بالاترین طبقه در بردارنده‌ی همه‌ی طبقات است.» (ibid: 442,443)

از نظر دورکیم تعیین مقولات در صورت اجتماعی، اقتضای طبیعی تعالی آگاهی است؛ در دیدگاه وی جامعه مقولات را به صورت مصنوعی ایجاد نمی‌کند، بلکه آنها را در خودش می‌یابد، به صورتی که به وجود آنها آگاهی پیدا می‌کند. (Ibid : 445) وی برای روشن‌تر شدن این مدعا به خوبی تصریح می‌کند: «پس از این موضوع که مقولاتی چون زمان، مکان، نوع، علت و شخصیت از عناصری اجتماعی ساخته شده‌اند، نباید نتیجه گرفت که هیچگونه واقعیت و محتوای عینی در آنها نیست. بر عکس، خاستگاه اجتماعی آنها بیشتر این استنباط را تقویت می‌کند که مقولات در طبیعت اشیاء ریشه‌ای دارند.» (Ibid:17,18)

¹ understanding categories

البته با درکی که در پرتو انقلاب کوپرنیکی کانت از طبیعت داریم، ریشه داشتن مقولات در طبیعت اشیاء معنادار می‌شود و بنابراین ایدئالیسم کانت شرط ضروری این ادعای دورکیسم است. این نکته که «بازنمایی جمعی» مفهوم کلیدی نظام فکری دورکیسم است، دقیقاً به خاستگاه مقولات فاهمه بر می‌گردد. چرا که در جامعه شناسی دورکیسم ما با نفس الامر اشیاء مواجه نیستیم، بلکه صرفاً با بازنمایی‌ها مواجهیم و بنابراین از آنجا که مقولات فاهمه ذاتاً خاستگاهی اجتماعی دارند، بازنمایی‌ها نیز خصلتی جمعی پیدا می‌کنند. این رویکرد دورکیسم عمیقاً کانتی است. یعنی اگر دورکیسم صرفاً بازنمایی‌ها را مطرح می‌کرد ولی به خصلت ذاتاً جمعی آن‌ها ذیل مقولات ذاتاً اجتماعی اشاره ای نمی‌کرد، تا حدودی به حیث انتزاعی با کانت همراه شده بود، اما عمق رویکرد کانتی دورکیسم از آنجا برای ما روشن می‌شود که وی مقولات فاهمه را ماهیتاً اجتماعی می‌داند و اجتماعی بودن را جزء شرایط استعلایی سوژه تلقی می‌کند. تحول در ماهیت مقولات فاهمه کانت دقیقاً در همین نقطه رقم می‌خورد. این رویکرد دورکیسم، افق جامعه شناسی وی را در پرتو ایدئالیسم استعلایی تثبیت کرده و او را کاملاً از رویکردهای انگلیسی و آمریکایی متمایز می‌سازد.

به تصریح باتامور «جامعه شناسی دورکیسم، و خصوصاً جامعه شناسی دین او، نمونه‌ای از تلاش برای جای دادن مقولات پیشینی فاهمه‌ی کانت در بعضی زیرلایه‌های اجتماعی است. دورکیسم، با پیروی از کانت، فعلیت مقولات و ارزش‌ها را می‌پذیرد اما شرایط امکان آن‌ها را در جامعه جست‌وجو می‌کند که واقعیتی منحصر به فرد به حساب می‌آید. به این ترتیب، جامعه نیرویی اخلاقی است که عینیت استعلایی دارد. دورکیسم با این رهیافت می‌تواند انواع و اقسام مقولات فاهمه را با ارجاع به تنوعات انضمامی جوامع تعقیب و ترسیم کند.» (آوتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۷۸)

اقتضای تنفس در جهان کانتی است که به دورکیسم اجازه می‌دهد تکوین اندیشه‌ی منطقی را به جامعه نسبت دهد. دورکیسم با لحاظ حیث اجتماعی در شرایط استعلایی سوژه و به تعبیری با قائل شدن به خصلت ذاتی اجتماعی برای مقولات فاهمه، به تکوین اندیشه‌ی منطقی مبتنی بر جامعه اشاره می‌کند و این مهم بدون استقرار بر بنیادهای ایدئالیسم کانتی غیر ممکن است. از نظر دورکیسم اندیشه‌ی غیر شخصی که یکی از ویژگی‌های ذاتی اندیشه‌ی منطقی است، برای نخستین بار در قالب اندیشه‌ی جمعی بر بشریت آشکار گردیده است. (ibid: 438) در واقع از نظر دورکیسم بشر تا قبل از پیدایش اندیشه‌ی جمعی، اندیشه‌ی منطقی نداشته است.

دورکیسم در ادامه‌ی ادعای خود تصریح می‌کند: «نسبت دادن خاستگاه‌های اجتماعی به اندیشه‌ی منطقی در حکم پائین آوردن مقام آن اندیشه، کاستن از ارزش آن و تبدیل کردن‌اش به این که چیزی جز دستگاهی از ترکیب‌های مصنوعی باشد، نیست.» (ibid: 445) بنابراین این سوال مهم از دورکیسم مطرح می‌شود که اگر فرض خاستگاه اجتماعی برای اندیشه‌ی منطقی، تقلیل آن نیست، پس ضرورت منطقی کجاست؟ آیا منطقی که از فرآیندهای اجتماعی استنتاج شود می‌تواند ضرورت داشته باشد؟

ادعای دورکیسم تا این‌جا را می‌توان به ۲ گونه تفسیر کرد. یک تفسیر، صبغه‌ی آمپرسیستی خواهد داشت و آن مستلزم تقلیل منطق به مناسبات تجربی اجتماعی است. این که از عامیت حاکم بر برخی قواعد و مناسبات اجتماعی استنتاج کنیم که آن‌ها منطقی نیز هستند. قطعاً با این تفسیر، دورکیسم هیچ نسبتی با ایدئالیسم استعلایی کانت نخواهد داشت. چرا که همه‌ی دغدغه‌ی کانت در ایدئالیسم استعلایی استنتاج ضرورت و کلیت حکم است. قطعاً یکی از برداشت‌هایی که از دورکیسم نیز می‌شود همین است و نتیجه‌ی چنین برداشتی نیز اطلاق نسبی انگاری به رویکرد معرفتی وی است. اما بر اساس آنچه در این پژوهش ادعا کرده و برای آن مستندات ارائه نمودیم، اندیشه‌ی دورکیسم امتدادی از ایدئالیسم آلمانی است و در چنین صورتی چگونه می‌توان ریشه‌ی اجتماعی اندیشه‌ی منطقی در دورکیسم را این گونه تفسیر کرد؟

تفسیر دیگری که می‌توان در این زمینه از دورکیم ارائه کرد اقتضای این مهم را دارد که معرفت‌شناسی پوزیتیویسم دورکیم صورتی از فلسفه‌ی نوکانتی باشد. یا در تعبیری عام، پوزیتیویسم دورکیم، ادامه‌ی ایدئالیسم استعلایی کانت قلمداد گردد.^۱ از نظر دورکیم «ماده‌ی اندیشه‌ی منطقی از مفاهیم ساخته شده است. پس، تحقیق در باب این که جامعه چگونه ممکن است در تکوین اندیشه‌ی منطقی نقش بازی کرده باشد بر می‌گردد به این که از خود پیرسیم جامعه چگونه ممکن است در تکوین و تشکیل مفاهیم دخالت داشته باشد؟» (Ibid: 434) بنابراین ریشه‌ی تکوین اندیشه‌ی منطقی از آن جهت به جامعه باز می‌گردد که جامعه بستر تکوین و تشکیل مفاهیم است.

بر این اساس دورکیم اجتماعی بودن ریشه‌ی تکوین اندیشه‌ی منطقی را به مقولات فاهمه بر می‌گرداند و به هیچ عنوان اندیشه‌ی منطقی را از ضرورت فارغ نکرده و آن را به مناسبات تجربی و حسی تقلیل نمی‌دهد. در این مقام این سوال جدی مطرح است که اگر بنا باشد مقولات فاهمه خصلتی اجتماعی داشته باشند، چگونه می‌توان از ضرورت حاکم بر آنها سخن گفت؟

اگر بخواهیم از منظر دورکیم به این پرسش پاسخ دهیم، وی تصریح می‌کند: «اگر نظر آمپرسیستی را بپذیریم، در این صورت باید همه‌ی ویژگی‌های ذاتی مقولات را از آنها باز بستانیم. اساس تمایز مقولات نسبت به همه‌ی شناخت‌های دیگر، در واقع، بر کلیت و ضرورت آنها نهاده شده است. مقولات کلی‌ترین مفاهیمی اند که ما می‌شناسیم، زیرا مقولات را در مورد تمامی واقعیت به کار می‌بریم، و همچنانکه مقولات هیچ گونه پیوندی با هیچ امر خاصی ندارند، از هر گونه ذهنیت فردی نیز آزادند.» (Ibid: 13)

از نظر دورکیم «ضرورتی که مقولات با آن، خود را بر اندیشه‌ی ما تحمیل می‌کنند معلول عادت‌های ساده‌ای که با اندکی کوشش و تلاش از سوی ما بتوان از یوغ آنها آزاد شد نیست، ضرورتی جسمانی و مابعد الطبیعی هم نیست، چرا که می‌بینیم مقولات به حسب مکان و زمان فرق می‌کنند؛ این، نوع ویژه‌ای از ضرورت اخلاقی است که نقش آن برای حیات عقلی، همان نقش تکلیف اخلاقی در موضوع اراده است» (Ibid: 14) این رویکرد دورکیم معرف پوزیتیویسم وی است. علم اجتماعی پوزیتیویستی در دورکیم مبتنی بر همین ضرورت اخلاقی، حیثی ضروری پیدا می‌کند و قوانین آن صبغه‌ی کلی و ضروری دارند.

دورکیم اعمال مقولات را به عرصه‌ی طبیعت اجتماعی و مادی (فیزیکی یا زیستی) توسعه می‌دهد و با رویکردی هماهنگ و وحدت‌گرا به طبیعت (ذیل رویکرد ارگانیک در ایدئالیسم آلمانی) مقولات را مقولات همه قلمروهای طبیعت تلقی می‌کند. به تصریح دورکیم «تا آنجا که مقولات به درد این می‌خورند که در اندیشیدن به جهان فیزیکی یا زیستی به ما کمک کنند، ناگزیر باید گفت که ارزش آنها در حد ارزش نمادهای مصنوعی است که اگر چه در عمل سودمند هستند اما ربطی به واقعیت ندارند. این بار از راهی دیگر، بر می‌گردیم به نومیالیسم و آمپرسیسم. اما، چنین تفسیری از یک نظریه‌ی جامعه‌شناختی معرفت، فراموش کردن این نکته است که اگر چه جامعه واقعی خود ویژه است، اما حکومتی در داخل حکومت نیست، جامعه جزوی از طبیعت است، جامعه برترین تجلی طبیعت است. قلمرو اجتماعی قلمروی طبیعی است که فقط از جهت پیچیدگی بیشترش با قلمروهای دیگر فرق دارد. آری، ممکن نیست که طبیعت، در اساسی‌ترین وجوه خویش، تفاوتی قاطع، در این‌جا و آن‌جا، با خودش داشته باشد. پس نسبت‌های بنیادی

^۱ در اینجا پوزیتیویسم از معنای متعارف آمپرسیستی فاصله می‌گیرد و امر پوزیتیو به فرآیند وضع مربوط است. فرآیند وضع (Position) به متعین شدن ابژه در شرایط استعلایی سوژه اشاره دارد و بازنمایی نتیجه‌ی این فرآیند تعین است. با این ملاحظه تأکید دورکیم در پوزیتیویسم بر بازنمایی مستلزم تأکید بر فرآیند وضع ابژه‌ها یا همان واقعیات اجتماعی در علم اجتماعی است. بر این اساس پوزیتیویسم دورکیم رویکردی ایدئالیستی است که در جهان بعد از انقلاب کوپرنیکی محقق می‌گردد. در واقع در پرتو ایدئالیسم استعلایی، وقتی در علم پوزیتیویستی، شیئی به مثابه‌ی ابژه (object) تعریف می‌شود لازم است که مرجعی نیز اعتبار شود که شیئی در پیش روی آن وضع شود. (طالب زاده، ۱۳۸۱: ۱۵۰).

موجود بین چیزها - درست همان نسبت هایی که مقولات بیانگر آنها هستند - ممکن نیست به حسب قلمروها (ی متفاوت طبیعی) اساساً ناهمانند باشند.» (Ibid: 17) از نظر دورکیم «اگر بیاییم و چنانکه ما پیشنهاد می کنیم خاستگاه مقولات را در جامعه بجویم آنگاه تفرقی که در ذات مقولات نهفته است هیچ چیز شگفت آوری نخواهد داشت. مقولات در واقع، بیانگر عام ترین روابط موجود در بین اشیاء هستند.

مقولات که از گستره ی بس وسیع تر از گستره ی دیگر مفاهیم کلی ما برخوردارند، بر همه ی جزئیات حیات عقلی ما مسلط اند. بنابراین، اگر آدمیان در هر لحظه ای از زمان، در باب این فکرت های اساسی با یکدیگر توافق نمی داشتند، اگر تلقی آنان از زمان، مکان، علت، عدد و مانند این ها همان نمی بود هرگونه توافقی در بین عقول، و در نتیجه هرگونه حیات مشترکی، ناممکن می شد.» (Ibid: 16)

دورکیم در ضمن طرح خاستگاه اجتماعی مقولات رویکردهای عقل گرایی و تجربه گرایی کلاسیک را نیز نقد می کند. از نظر وی این رویکردها در تحلیل ذهن بشر به تناقض می رسند. از نظر دورکیم «اگر به خاستگاه اجتماعی مقولات باور داشته باشیم، امکان نگره ی تازه ای پیدا می شود که به گمان ما با آن می توان از قید این دشواری های متناقض خلاص شد.» (Durkheim.1995: 14) ویژگی این نگرش تازه به مقولات این است که می تواند امتیازهای هر دو نظریه ی رقیب را در خود جمع کند و گرفتاری های آنها را هم نداشته باشد.

این رویکرد تازه اصول ذاتی پیشینی باوری را نگاه می دارد. اما در همان حال از روح داده انگاری که آمپریسیسم در ارضاء آن می کوشید نیز الهام می گیرد. مقولات در این حالت دیگر در حکم مفاهیم کلی بسیار بسیطی نیستند که هر کسی از راه برسد بتواند نظیر آنها را از ماده ی مشاهدات شخصی خویش بیرون بکشد، بلکه در رویکرد دورکیم مقولات از ابزارهای متفکرانه ی عالمانه ای هستند که نسل های متمادی از گروه های بشری با مشقت بسیار در طی قرن ها بدان شکل داده و بهترین بخش از سرمایه ی فکری خود را در قالب آنها متراکم ساخته اند. تعبیر کلیدی دورکیم که در مقام بیان تفوق نظریه ی خود به کار می برد این است که «مقولات خلاصه کننده ی تمامی یک بخش از حیات بشریت اند.»

تاسیسی «جامعه شناسی معرفت»^۱ مبتنی بر رویکرد دورکیم به مقولات فاهمه

از نظر دورکیم رویکرد کانت به مقولات صورتی انتزاعی و منطقی دارد و حال آن که مقولات مورد نظر وی در بطن حیات بشر تقویم شده اند. از همین نقطه است که ضرورت علم جامعه شناسی معرفت برای دورکیم مطرح می گردد، چرا که از نظر وی «برای درک مقولات و داوری کردن درباره ی آنها می بایست به شیوه های دیگری غیر از آنچه تا امروز معمول بوده است روی آورد. برای پی بردن به این که مفاهیم مذکور، که ما خود آنها را ساخته ایم، از چه چیزی ساخته شده اند کاویدن در آگاهی خود ما کافی نیست، باید به بیرون از خود بنگریم. تاریخ را مشاهده کنیم، باید یک علم به کلی تازه بنا کنیم، علمی پیچیده که فقط گام به گام و با مدد کوشش جمعی می تواند پیش برود.» (Ibid: 18) جهت گیری دورکیم در رویکرد علمی به مقولات، اقتضای جایگزینی دانش «جامعه شناسی معرفت» به جای «فلسفه» را دارد. (Collins.2005: 116)

ضرورت جامعه شناسی معرفت دورکیم مبتنی بر این ایده است که «مقولات اندیشه ی بشری هرگز در قالبی تعریف شده، تثبیت شده نیستند. ساخته می شوند، برچیده می شوند و دوباره به طور دائم بازسازی می شوند. چگونگی آنها بر حسب مکان ها و زمان ها فرق می کند.» (Ibid: 13) بنابراین دریافتن این اقتضائات نیاز به پژوهش علمی و جامعه شناختی دارد.

¹ Sociology of Knowledge

جامعه‌شناسی معرفت مورد نظر دورکیم از منظر معرفت‌شناختی مبتنی بر رویکرد نوکانتی است. این رویکرد نوکانتی علی‌رغم همه‌ی فراروی‌هایی که از کانت دارد، ولی در متن ایدئالیسم استعلایی کانت اندیشه‌ورزی می‌کند. این سوء تفاهم نسبت به فلسفه‌ی نوکانتی دیده می‌شود که نسبی‌انگاری اقتضای ذاتی آن است. این تلقی نسبت به معرفت‌شناسی نوکانتی که بسیاری از اندیشمندان اجتماعی نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم را نیز در بر می‌گیرد، به این نتیجه منجر می‌شود که تمایز آمپرسیسم با نئوکانتیانیسم در جامعه‌شناسی روشن نگردد. همین نکته، این معضله را به ذهن متبادر می‌کند که همه‌ی اندیشمندان اجتماعی نوکانتی نسبی‌انگارد و به دنبال این هستند که از دل تجربه، مناسبات معرفت را صورت بندی کنند. (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۶۳) این در حالی است که وجه ممیزه‌ی اصلی اندیشه‌های اجتماعی نوکانتی با رویکردهای جامعه‌شناسی آمپرسیستی انگلیسی این است که مبتنی بر ایدئالیسم استعلایی کانت به ضرورت و کلیت گزاره‌های علمی ملتزم هستند. این که چگونه این ضرورت با تحقیق میدانی و تجربی جامعه‌شناسی معرفت قابل جمع است، نکته‌ای است که به طور مستقل و مستوفای باید بدان پرداخته شود.

مقولات فاهمه و پوزیتیویسم دورکیم

تلقی دورکیم از مقولات فاهمه منظومه‌ای را ایجاد می‌کند که ضمن تحفظ بر مفاهیم ایدئالیسم استعلایی کانت مثل وضع^۱، بازنمایی، تجربه و پدیدار، تصویر جدیدی از این مفاهیم ارائه می‌دهد. این منظومه را به عنوان پوزیتیویسم دورکیم می‌شناسیم. هر چند اصطلاح پوزیتیویسم با روایت‌های مختلفی از قرن نوزدهم تاکنون مطرح می‌گردد، اما باید تاکید نمود که پوزیتیویسم دورکیم یک نظام فکری است که اجزای مختلف آن به نحو منسجمی با یکدیگر هماهنگ هستند؛ بنابراین مقولات فاهمه به روایت دورکیم اقتضای بازخوانی مفاهیم وضع، بازنمایی و پدیدار، قانون علمی، روش و ... را دارد. به نظر می‌رسد که همه‌ی این مفاهیم در اندیشه‌ی دورکیم در پیوند با یکدیگر یک نظام علم را می‌سازند که امروزه به عنوان جامعه‌شناسی پوزیتیویستی دورکیم شناخته می‌شود. آنچه امروزه به طور اساسی مورد غفلت قرار گرفته است عنایت به بنیادهای معرفت‌شناختی این مفاهیم است و همین غفلت تلقی از جامعه‌شناسی دورکیم را دچار انحرافات اساسی نموده است. بنیادهای معرفت‌شناختی نوکانتی، سراسر نظام فکری دورکیم و جامعه‌شناسی وی را پوشش می‌دهند و نمی‌توان بدون این رویکرد پوزیتیویسم دورکیم را شناخت و یا در مقام کاربرد از آن بهره برد. به نظر می‌رسد آنچه در قلب این شبکه مفهومی، پیوند بین مفاهیم بنیادین و ایده‌های جامعه‌شناسی دورکیم را برقرار می‌کند مفهوم بازنمایی است که می‌توان آن را به عنوان یک ممیزه‌ی اساسی برای پوزیتیویسم دورکیم در مقایسه با سایر روایت‌ها از پوزیتیویسم و همچنین در برابر سایر پارادایم‌های فکری جامعه‌شناسی مطرح نمود.

در همین راستا برخی دورکیم‌شناسان بر این نظرنند که «در نظریه‌ی بازنمایی دورکیم، نوعی فنومالیسم شکل گرفته است، چرا که دورکیم بر این نظر است که وقایع اجتماعی، بازنمایی‌ها هستند.» (Jones, 2000: 43) مفهوم بازنمایی در واقع مغز و روح پوزیتیویسم دورکیم است. این همانی بازنمایی به مثابه‌ی هستی با واقعیت اجتماعی، عین وضع بازنمایی یا اثره تحت شرایط استعلایی سوژه است که در پوزیتیویسم دورکیم محقق می‌گردد. (Ibid: 40)

بنابراین می‌توان گفت که علم اجتماعی پوزیتیویستی در اندیشه‌ی دورکیم به دنبال وضع قوانین ضروری حاکم بر طبیعت اشیاء (وقایع) اجتماعی است و پوزیتیویستی بودن، شاخص ضرورت علمی است و نه صرفاً عینی و تجربی بودن به معنایی که در آمپرسیسم مورد نظر است؛ به عبارت دیگر تعبیر «پوزیتیو» در پوزیتیویسم دورکیم در پرتو معرفت‌شناسی نوکانتی، بر وضع بازنمایی

¹.position

ذیل سوژه اشاره دارد که البته در یک فرآیند تجربی و در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی محقق می‌گردد، این در حالی است که تعبیر «پوزیتیو» در دیدگاه‌های انگلیسی مبتنی بر آمپریسیسم، صرفاً بر عینی و تجربی بودن اشاره دارد.

از نظر برخی از دورکیم شناسان متاخر ارتباط بازنمایی و فنومنالیستی، آن چیزی است که ارتباط بین دورکیم پوزیتیویست در قواعد روش جامعه‌شناسی که بر وقایع و قوانین تاکید می‌کند و دورکیم ایدئالیست صور بنیانی حیات دینی که ادعا می‌کند همه چیز بازنمایی است را برقرار می‌کند. (Ibid)

البته از نظر نگارنده اساساً نیازی به تلاش برای برقراری پیوند دورکیم قواعد روش و دورکیم صور بنیانی نیست. چرا که دریافت انگلیسی-آمریکایی از پوزیتیویسم است که شکافی با ایدئالیسم ایجاد می‌کند که ضرورت پیوند را در پی دارد و چنین دریافتی حتی بر شارحان بصیری چون جونز نیز حکومت می‌کند. در حالی که اگر از ابتدا و در متن تحلیل قواعد روش به این مطالب اساسی واقف گردیم که تاکید دورکیم بر وقایع اجتماعی و قانونمندی آنها در پرتو ایدئالیسم استعلایی کانت با خوانش نوکانتی رنویه صورت بندی شده است، اساساً از ابتدا با چنین شکافی مواجه نیستیم که نیاز به چنان پیوندی را اقتضا نماید.

در این راستا می‌توان به طرح ایده‌ی دیگری که با ایده‌ی فوق قرابت دارد اشاره کرد. از نظر برخی دیگر از دورکیم شناسان، اندیشه و آثار دورکیم را می‌توان به دو دوره‌ی جوانی و پیری وی تقسیم کرد، به گونه‌ای که دورکیم جوان ماتریالیست و دترمینیست است و دورکیم پیر ایدئالیست است. (Alexander, 1982:2) به نظر می‌رسد که اعتقاد به چنین تحولی در اندیشه‌ی دورکیم ناشی از سوء فهم نسبت به درک تمامی نظام فکری دورکیم، ذیل ایدئالیسم استعلایی است، چرا که ایدئالیسم استعلایی به همه‌ی عناصر اندیشه‌ی دورکیم وحدت می‌بخشد و اساساً شکافی در سیر اندیشه‌ی دورکیم احساس نمی‌شود که چند مرحله‌ای دیدن روند تفکر دورکیم ضرورت پیدا کند؛ خاصه اینکه به هیچ عنوان نمی‌توان دورکیم تالیفات اولیه را ماتریالیست دانست، چرا که صرف نظر از تفسیرهای مختلفی که می‌تواند مبنای تحلیل دورکیم قرار بگیرد، درس گفتارهای فلسفی وی که صریحاً دیدگاه‌های فلسفی وی را طرح می‌کند و مواضع ایدئالیستی دورکیم را نشان می‌دهد، پیش از انتشار اولین آثار دورکیم ارائه شده اند.

در واقع مدعای این پژوهش آن است که دورکیم از ابتدا تا انتهای سیر اندیشه‌اش ایدئالیست است و بنیادهای معرفتی نظام فکری وی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در فضایی نوکانتی شکل گرفته و تثبیت شده اند. بازخوانی اندیشه‌ی دورکیم با التفات جدی به رساله‌ی فلسفی وی که مربوط به قبل از تالیف کتاب‌های اولیه‌ی دورکیم مثل «تقسیم کار اجتماعی» یا «قواعد روش جامعه‌شناسی» است، مثبت ادعای ماست، چرا که نشان می‌دهد وی قبل از تالیف این آثار، در پرتو ایدئالیسم استعلایی کانت و تحولات معرفتی انقلاب کوپرنیکی، به مفاهیمی چون ابژه، تجربه، طبیعت، بازنمایی و واقعیت می‌اندیشد. لذا ضروری است که تمامی آثار دورکیم از ابتدا تا انتها را کانتی بازخوانی کنیم و اگر تاکنون مسیر دیگری در بازخوانی آثار دورکیم در پیش گرفته شده است (از جمله خوانش رویکرد موسوم به ساختی کارکردی با تمرکز بر جامعه‌شناسی پارسونز در آمریکا)، آن تفسیرها با چالش جدی مواجه است و باید مورد بازنگری قرار گیرند و بهترین راه حل در این مسیر نیز مراجعه به تمامی آثار دورکیم و توجه به نقطه نظرات فلسفی ظریف وی است.

اگر تمامی آثار دورکیم را ذیل ایدئالیسم استعلایی کانت و به تبع آن، رویکرد نوکانتی بازخوانی کنیم، نوعی هماهنگی بنیادین بر همه‌ی این آثار حکومت می‌کند. این در حالی است که اگر به اصرار بخواهیم آثار دورکیم را ذیل آمپریسیسم یا پوزیتیویسم جان استوارت میل و یا بر اساس اندیشه‌ی ساختی کارکردی پارسونز تفسیر کنیم، ناچاریم برخی از آثار وی چون «رساله‌ی فلسفی»، «جامعه‌شناسی و فلسفه» و «صور بنیانی حیات دینی» که بی تردید از مهمترین آثار وی محسوب می‌شوند را نادیده بگیریم.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت پوزیتیویسم امیل دورکیم در فضای فکری اروپای قاره در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت شکل می‌گیرد. از آنجا که در فلسفه‌ی کانت مقولات فاهمه صرفاً معطوف به ابژه‌های طبیعت هستند، مفهوم «بازنمایی» در چارچوب موضوعات طبیعی متعین می‌گردد، بنابراین در چارچوب اندیشه‌ی کانت امکان طرح بازنمایی در پدیده‌های اجتماعی وجود ندارد. این در حالی است که در پرتو اندیشه‌ی فیلسوف نوکانتی فرانسوی یعنی رنوویه، تفسیر جدیدی از مقولات فاهمه‌ی کانت صورت می‌گیرد، به نحوی که پدیدارها صرفاً محدود در موضوعات طبیعی نباشند و بدین ترتیب امکان شناخت پدیده‌های اجتماعی نیز فراهم گردد. در چنین بستری است که دورکیم با ارائه‌ی رویکردی نوین به مقولات فاهمه، تلقی متفاوتی از مفهوم بازنمایی مطرح می‌نماید و واقعیت‌های اجتماعی را به مثابه بازنمایی‌های جمعی صورت بندی می‌کند و بدین ترتیب موضوع علم جامعه‌شناسی پوزیتیویستی مورد نظر خویش را همین بازنمایی‌های جمعی معرفی می‌نماید.

بنابراین می‌توان گفت که جامعه‌شناسی پوزیتیویستی امیل دورکیم با رویکردهای علوم اجتماعی پوزیتیویستی با روایت انگلیسی و آمریکایی که تحت سیطره‌ی فکری آمپرسیسم هستند تفاوت معرفتی بنیادین دارد، چرا که پوزیتیویسم دورکیم اساساً در فضای فکری نوکانتیانیسم فرانسوی شکل می‌گیرد و دورکیم از یک طرف در پرتو انقلاب کوپرنیکی کانت قائل به تعیین بازنمایی‌ها تحت مقولات فاهمه است و از طرف دیگر با گذر از ایدئالیسم استعلایی کانت به اتکای تفسیر رنوویه نوکانتی، پوزیتیویسم جامعه‌شناختی را به مثابه رویکردی که به عینیت بخشی پدیده‌های اجتماعی در صورت بازنمایی‌های جمعی می‌پردازد، تلقی می‌نماید. بنابراین جامعه‌شناسی پوزیتیویستی دورکیم اساساً علمی است که در بستر معرفت‌شناسی نوکانتی هویت خود را پیدا می‌کند.

در اندیشه‌ی دورکیم مقولات فاهمه خصلتی اجتماعی دارند و آنگونه که کانت می‌اندیشید ثابت نیستند؛ جامعه مقولات را به طور مصنوعی نمی‌سازد بلکه آنها را در خودش می‌یابد و به وجود آنها آگاهی پیدا می‌کند. بنابراین برای استنتاج مقولات فاهمه باید به متن جامعه و تحولات انضمامی تاریخی رجوع کرد. مفاهیمی که عناصر اصلی اندیشه‌ی بشری هستند در حیات اجتماعی و مبتنی بر این مقولات شکل می‌گیرند و بر همین اساس ریشه‌ی تکوین اندیشه‌ی منطقی انسان نیز خاستگاهی اجتماعی دارد. بنابراین دورکیم بر این نظر است که به جای تاملات فلسفی برای استنتاج مقولات باید به پژوهش تجربی در جامعه و تاریخ روی آورد و مقولات فاهمه را در متن تحقیقات جامعه‌شناسی معرفت جستجو نمود.

منابع

- آوتویت، ویلیام، باتامور، تام؛ (۱۳۹۲)، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: انتشارات نی بوخنسکی، اینوستیوس (۱۳۸۷). فلسفه معاصر اروپایی. ترجمه: شرف‌الدین خراسانی. تهران: انتشارات علمی-فرهنگی
- پارسایان، حمید (۱۳۹۲). علم و فلسفه. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- ذاکرزاده، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، پیروان جدید کانت، پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، شماره‌ی ۲۹، صص ۱۹۵-۲۱۳
- کانت، امانوئل (۱۳۶۷). تمهیدات. ترجمه: غلامعلی حداد عادل. تهران: نشر دانشگاهی
- گلستانی، سعید و مهدی معین زاده (۱۴۰۰)، منطق/استعلایی/امیل لاسک، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۸۴/۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۰)
- هارتنامک، یوستوس (۱۳۹۴). نظریه معرفت در فلسفه کانت. ترجمه: غلامعلی حداد عادل. تهران: نشر هرمس
- یوئینگ، ای سی (۱۳۸۸). شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت. ترجمه: اسماعیل سعادت. تهران: نشر هرمس

- Alexander, J. C. (1982). *Theoretical Logic in Sociology: Positivism, Presuppositions and Current Controversies* (RUIDnr: M104049192). Routledge & Kegan Paul Publication.
- Beiser, F. C. (2014). *The Genesis of Neo-Kantianism, 1796-1880*. OUP Oxford
- Bellah, R. N., & Durkheim, E. (1973). *On Morality and Society*. University of Chicago Press
- Collins, R. (2005). *The Durkheimian movement in France and in world sociology*. The Cambridge Companion to Durkheim, 101-35.
- De Warren, N. (2015). *Reise um die Welt: Cassirer's cosmological phenomenology*. In New Approaches to Neo-Kantianism. Cambridge University Press.
- Durkheim, E. (1982) *The Rules of Sociological Method*, translated by WD Halls. The Free Press
- Durkheim, E. (1995) *Elementary Forms of Religious Life*. . Translated by Karen E. Fields. Free Press.
- Durkheim, É. (2004). *Durkheim's Philosophy Lectures: Notes from the Lycée de Sens Course, 1883–1884*. Cambridge University Press.
- Durkheim, E. (2010). *Sociology and Philosophy*. translated by Pocock, D.F. (Routledge Revivals). Routledge.
- Guyer, Paul (2015). *Idealism*. The Stanford Encyclopedia of Philosophy
- Heis, Jeremy (2018). *Neo-Kantianism*. The Stanford Encyclopedia of Philosophy.
<https://faculty.sites.uci.edu/jeremyheis/publications/>
- Jones, S. S. (2000). *Representation in Durkheim's masters: Kant and Renouvier I: Representation, reality and the question of science*. In Durkheim and representations (pp. 53-74). Routledge.
- Jones, S. S. (2000). *Representations in Durkheim's Masters: Kant and Renouvier. II: Representation and Logic*. . In Durkheim and representations. Routledge
- Kant, Immanuel. (1998) *Critique of Pure Reason*. Translated by Paul Guyer and Allen W. Wood . Cambridge University Press
- Luft, Sebastian & Fabien Capeillères (2010). *Neo-Kantianism in Germany and France*, in The History of Continental Philosophy. Ed. Alan D Schrift Durham. Taylor & Francis (Acumen Publishing)
- Pickering, W. S. (2000). *What do representations represent? The issue of reality*. In Durkheim and representations (pp. 114-133). Routledge.
- Pickering, W. S. F. (2000). *Representations as understood by Durkheim: an introductory sketch*. In Durkheim and representations (pp. 27-40). Routledge.
- Windelband, W and Oakes, G (1894). *History and natural science*. History and Theory, 19: 165-168
- Outhwaite, William and Thomas Bottomore; (2013), *The Dictionary of Twentieth Century Social Sciences*, translated by Hassan Chavoshian, first edition, Ney Publishing House, in Persian
- Buchenski, Innocentius (2008). *Contemporary European Philosophy*. Translated by: Sharaf al-Din Khorasani. Tehran: Scientific-Cultural Publications, in Persian
- Parsania, Hamid (2013). *Science and Philosophy*. Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought, in Persian
- Zakerzadeh, Abolghasem (2006), *New Followers of Kant*, Journal of Humanities, No. 29, pp. 195-213, in Persian
- Kant, Immanuel (1988). *Prologumena*. Translated by: Gholamali Haddad Adel. Tehran: Daneshaghi Press, in Persian
- Golestani, Saeid and Mehdi Moeinzadeh (1400), *Emile Lask's Transcendental Logic*, Journal of Humanities, No. 1/84 (Spring and Summer 1400), in Persian
- Hartnack, Justus (2015). *The Theory of Knowledge in Kant's Philosophy*. Translated by: Gholamali Haddad Adel. Tehran: Hermes Publishing House, in Persian
- Ewing, E.C. (2009). *A Short Commentary on Kant's Critique of Pure Reason*. Translated by: Esmail Saadati. Tehran: Hermes Publishing House, in Persian